

Analysis of the Negative Role of Archetypes and Recurring Themes of Zahak Myth in *Shahnameh*

Seyed Mehdi Habibi*

Shokouhossadat Arabihashemi**, Sohaila Torabi Farsani***

Abstract

Mythical themes are common and recurring in different societies. These themes are called archetypes and are found in mythological narratives around the world. Archetypes in myths have two faces, sometimes positive and sometimes negative. In the myth of Zahak, quoted in *Shahnameh*, the negative role of archetypes can be well observed and examined. The present research is a descriptive-analytical research based on library data. The purpose of this study is to investigate and analyze the negative role of the archetypes of the myth of Zahak quoted in *Shahnameh*. Findings indicate that in the myth of Zahak quoted in *Shahnameh*, the negative role of archetypes such as; Anti-hero, the negative role of the mother, sin due to being deceived by demonic forces and the role of the shadow, human sacrifice and cannibalism, magic, enmity with the father, the abduction of women by the anti-hero and demonic creatures, etc. can be seen which can be used to analyze the myth of Zahak.

Keywords: Myth, Zahak, Archetype, *Shahnameh*.

* Department of history, Najafabad Branch, Islamic Azad University, Najafabad, Iran, mehdihabibi8088@gmail.com

** Department of History, Najafabad Branch, Islamic Azad University, Najafabad, Iran (Corresponding Author), shokouharabi@gmail.com

*** Department of history, Najafabad Branch, Islamic Azad University, Najafabad, Iran, tfarsani@yahoo.com

Date received: 2021/04/26, Date of acceptance: 2021/07/16



Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

تحلیل نقش منفی کهن‌الگوها و مضمون‌های تکرارشونده اسطوره ضحاک در شاهنامه

سیدمهدی حبیبی*

شکوه‌السادات اعرابی هاشمی**، سهیلا ترابی فارسانی***

چکیده

مضمون‌های اسطوره‌ای در جوامع مختلف مشترک و تکرارشونده‌اند. این مضمون‌ها کهن‌الگو نامیده می‌شوند و در روایات اسطوره‌های سراسر جهان مشاهده می‌شوند. کهن‌الگوها در اسطوره‌ها دو چهره دارند. گاه چهره‌ای مثبت و گاه چهره‌ای منفی دارند. در اسطوره ضحاک نقل شده در شاهنامه، نقش منفی کهن‌الگوها به‌خوبی قابل مشاهده است. پژوهش حاضر از نظر روش از نوع پژوهش‌های توصیفی - تحلیلی برپایه داده‌های کتابخانه‌ای است. هدف این پژوهش آن است که نقش منفی کهن‌الگوهای اسطوره ضحاک را، که در شاهنامه ذکر شده است، مورد بررسی و تحلیل قرار دهد. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که در اسطوره ضحاک نقل شده در شاهنامه نقش منفی کهن‌الگوهای هم‌چون ضدقهرمان، نقش منفی کهن‌الگوی مادر، و گناه بر اثر فریب‌خوردن از نیروهای اهریمنی و نقش کهن‌الگوی سایه، قربانی انسانی و آدم‌خواری، جادو، دشمنی با پدر، ربوده‌شدن بانوان توسط ضدقهرمان و موجودات اهریمنی، و... مشاهده می‌شود که با استفاده از آن‌ها می‌توان اسطوره ضحاک را مورد تحلیل قرار داد.

کلیدواژه‌ها: اسطوره، ضحاک، کهن‌الگو، شاهنامه.

* دانشجوی دکتری گروه تاریخ، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران،

mehdihabibi8088@gmail.com

** استادیار گروه تاریخ، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران (نویسنده مسئول)،

shokouharabi@gmail.com

*** استادیار گروه تاریخ، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران، tfarsani@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۲/۱۹، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۵/۰۵



۱. مقدمه

در این قرن دگرگونی‌های سریع، باید دربارهٔ فرد فرد موجودات بشری بسیار بیش‌تر دانست، زیرا بسیاری چیزها بستگی به کیفیت روحی و اخلاقی تک‌تک آن‌ها دارد. با این‌همه، اگر بخواهیم همه‌چیز را از چشم‌انداز واقعی خود ببینیم، باید گذشتهٔ انسان را هم مانند حال او درک کنیم و به همین سبب است که درک اسطوره‌ها و نمادهای قدیم ضروری است (یونگ ۱۳۹۳: ۷۴). واژهٔ اسطوره از زبان عربی به زبان فارسی وارد شده است. در قرآن کریم این واژه نه بار به صورت جمع (اساطیر) به کار رفته است (قلم: ۱۵؛ احقاف: ۱۷؛ مؤنون: ۸۳؛ نمل: ۶۸؛ فرقان: ۵؛ مطفین: ۱۳؛ انعام: ۲۵؛ انفال: ۳۱؛ نحل: ۲۴). دربارهٔ ریشهٔ واژهٔ اسطوره باید گفت که گویا اسطوره شکل عربی شدهٔ واژهٔ یونانی استوریا (storia) است که لغت هیستوری (history) یا تاریخ از آن گرفته شده است. واژهٔ اسطوره گویا از زبان آرامی وارد زبان عربی و از آن‌جا به زبان فارسی راه یافته است (فانی ۱۳۸۱: ۱۵). برابر واژهٔ اسطوره در زبان انگلیسی میت (myth) است که با واژهٔ میتوس (mythos) به معنای «شرح، خبر، و قصه» در زبان یونانی و موت (mouth) به معنی «دهان، بیان، و روایت» در زبان انگلیسی از یک ریشه است (روتون ۱۳۷۸: ۵۱). مکاتب مختلف اسطوره‌شناسی در مورد نحوهٔ شکل‌گیری اسطوره‌ها نظرهای مختلفی را ارائه داده‌اند. الیاده بر این باور است که ارائهٔ تعریفی واحد و مورد قبول همگان امری دشوار است و حتی به دست دادن تعریفی که تمام کارکردهای اسطوره‌های جوامع سنتی و باستانی را پوشش دهد به نظر ناممکن می‌رسد. یکی از مهم‌ترین شیوهای تحلیل اسطوره‌ها تحلیل آن‌ها با استفاده از کهن‌الگوها و مضمون‌های تکرارشونده است. این نظریه حکایت از آن دارد که اسطوره‌ها جهانی‌اند، زیرا بن‌مایه‌ها و مضامین اسطوره‌ها در همهٔ مکان‌ها و زمان‌ها یک‌سان است (شیردل ۱۳۹۶: ۱۴۲). این مضامین و بن‌مایه‌های مشترک همان آرکی‌تایپ‌ها (archetype) یا کهن‌الگوها هستند. پرسش اساسی که پژوهش حاضر در پی پاسخ‌دادن به آن شکل گرفته با توجه به نقش منفی بخشی از کهن‌الگوها طرح شده است و آن پرسش این است که در اسطورهٔ ضحاک نقل شده در شاهنامه کدامین کهن‌الگوها و مضامین تکرارشونده نقش منفی خود را به تصویر کشیده‌اند؟ این نقش منفی کهن‌الگوها بیان‌گر کدامین باورهای ایرانیان باستان هستند؟

آرکی‌تایپ را در زبان فارسی با نام‌هایی چون کهن‌الگو، صور نوعی، صور ازلی، صور مثالی، تصویر نمونه، مسطوره، و رسوبات حافظه می‌شناسیم (ضیاء‌الدینی دشتخاکی و قوام ۱۳۹۵: ۳۶). بروز غرایز و بن‌مایه‌ها و ایماژها و مضامین مشترک و مشابه را «کهن‌الگو»

می‌نامند. در واقع، کهن‌الگوها محتویات ناخودآگاه جمعی هستند (شیردل ۱۳۹۶: ۱۴۲). کهن‌الگوها تجربه‌ها و معلوماتی هستند که در طول تاریخ بشری از نسلی به نسل دیگر منتقل شده‌اند. کهن‌الگوها بر اثر تجربیات مکرر انسان‌های باستانی در ناخودآگاه جمعی نوع بشر جای گرفته‌اند و در اسطوره‌ها، خواب‌ها، آثار ادبی، آثار هنری، و حتی طی زندگی روزانه خود را بروز می‌دهند. در *شاهنامه*، که بخشی از مهم‌ترین اسطوره‌های ایرانی را در خود منعکس کرده است، هم‌چون متون اسطوره‌ای دیگر جوامع، الگوهای کهن و تکرارشونده زیادی دیده می‌شود که اسطوره ضحاک نیز از این امر مستثنا نیست. کهن‌الگوها همیشه چهره مثبت و دوست‌داشتنی ندارند، بلکه گاه چهره‌ای منفی، منفور، و وحشت‌ناک را از خود به‌نمایش می‌گذارند. برای مثال، کهن‌الگوی سایه دو چهره منفی و مثبت دارد (یونگ ۱۳۹۳: ۲۶۳). کهن‌الگوی مادر هم می‌تواند معنایی مثبت و موافق داشته باشد و هم معنایی منفی و شیطانی و گاهی نیز دو چهره را باهم داشته باشد. برای مثال، در هند «مادر دوست‌داشتنی و وحشت‌ناک» کالی دو چهره دارد (یونگ ۱۳۹۷: ۱۰۰-۱۰۱). نقش منفی کهن‌الگوها در اسطوره ضحاک، که خود به‌عنوان یکی از منفورترین شخصیت‌های *شاهنامه* شناخته می‌شود، به‌خوبی به‌چشم می‌خورد. با تحلیل اسطوره ضحاک و نقش منفی کهن‌الگوها در این اسطوره، که در *شاهنامه* نقل شده است، می‌توان از رازورمز این اسطوره پرده برداشت و نحوه اندیشیدن و عمل انسان‌های اعصار گذشته را روشن کرد و بسیاری از باورمندی‌های ایرانیان باستان را موردبررسی قرار داد.

علت اصلی پایه و اساس قراردادن *شاهنامه* در این پژوهش اهمیت *شاهنامه* در مقایسه با دیگر منابع اسطوره‌ای ایران است. *شاهنامه* در کنار *اوستا* مهم‌ترین منبع اسطوره‌شناسی ایرانی محسوب می‌شود. علت دیگر آن است که اسطوره ضحاک هم‌چون بسیاری دیگر از اسطوره‌های ایرانی که در *شاهنامه* نقل شده‌اند، از دیگر منابع مفصل‌تر و با جزئیات بیش‌تری ذکر شده است.

۲. بیان اهداف و روش پژوهش

این پژوهش بر آن است که اسطوره ضحاک را که در *شاهنامه* نقل شده است، موردبررسی قرار دهد و با استفاده از بخش منفی کهن‌الگوها و مضامین تکرارشونده این اسطوره را موردتحلیل قرار دهد. با بررسی و تحلیل بخش منفی کهن‌الگوهای موجود در اسطوره

ضحاک نقل شده در شاهنامه می‌توان برخی از رازهای موجود در این اسطوره را رمزگشایی کرد. گردآوری داده‌ها به صورت کتاب‌خانه‌ای و روش پژوهش نیز توصیفی — تحلیلی با رویکرد کهن‌الگویی است.

۳. اهمیت و ضرورت پژوهش

در پژوهش‌های انجام‌شده در مورد اسطوره‌های ایرانی و نقش کهن‌الگوها به نقش منفی کهن‌الگوها کم‌تر پرداخته شده و پژوهش حاضر از نخستین پژوهش‌هایی است که در این زمینه صورت گرفته است. از آن‌جا که ضحاک از مهم‌ترین و محوری‌ترین شخصیت‌های منفی در اسطوره‌های شاهنامه است، نقش منفی کهن‌الگوها در این اسطوره و کنش‌های این شخصیت به خوبی قابل مشاهده و بررسی است. با بررسی این کهن‌الگوهای منفی می‌توان برخی اسرار موجود در اسطوره محوری ضحاک را رمزگشایی کرد.

۴. پیشینه پژوهش

اسطوره ضحاک از مهم‌ترین روایات اسطوره‌ای است که پژوهش‌گران آن را از منظرهای مختلف مورد بررسی قرار داده‌اند. در کتاب *شناخت اساطیر ایران*، تألیف جان هینلز (۱۳۶۸)، و هم‌چنین کتاب *تاریخ اساطیری ایران*، تألیف ژاله آموزگار و احمد تفضلی (۱۳۸۸)، بخشی به این اسطوره اختصاص دارد. در این آثار، به صورت مختصر به بررسی اسطوره ضحاک در *اوستا*، متون پهلوی، و *شاهنامه* پرداخته شده است. در کتاب *ضحاک از اسطوره تا واقعیت*، تألیف حمزه حسین‌زاده (۱۳۸۴)، به صورت خاص به اسطوره ضحاک پرداخته شده و توضیحات مفصلی درباره اسطوره داده شده است. در ارتباط با اسطوره ضحاک مقالات زیادی نیز نوشته شده که از جمله آن‌هاست: «نگاهی دوباره به اسطوره ضحاک» نوشته احمد امین و جهانگیر صفری (۱۳۸۴)، «نقد روان‌شناختی شخصیت ضحاک در شاهنامه» نوشته سپیده یزدان‌پناه (۱۳۸۶)، «بررسی روایات مربوط به ضحاک و گاو برمایه در متن‌های ایرانی» نوشته چنگیز مولایی (۱۳۸۹)، «روان‌کاوی نمادها در داستان ضحاک» نوشته محمد فشارکی و خسرو محمودی (۱۳۹۰)، «بازآفرینی اسطوره بندهش و مزدایی آفرینش در داستان ضحاک» نوشته فاطمه جهان‌پور و لیلا حق‌پرست (۱۳۹۱)، و «تحلیل تطبیقی اسطوره ضحاک ماردوش (براساس ره‌یافت‌های مبتنی بر سنت کهن قربانی برای خدایان

ماردوش جهان زیرین» نوشته فرزاد قائمی (۱۳۹۴) اشاره کرد. این پژوهش‌ها از منظرهای مختلف هم‌چون آفرینشی، روان‌شناختی، تطبیقی، و... اسطوره ضحاک را مورد بررسی قرار داده‌اند. برخی از پژوهش‌های انجام‌شده به بخش‌هایی از کهن‌الگوهای اسطوره ضحاک پرداخته‌اند، اما تاکنون پژوهشی که به صورت اختصاصی نقش منفی کهن‌الگوهای اسطوره ضحاک را مورد بررسی قرار دهد انجام نپذیرفته است و پژوهش حاضر از این نظر از نخستین پژوهش‌ها محسوب می‌شود.

۵. اسطوره ضحاک

ضحاک یکی از محوری‌ترین ضدقهرمانان در اسطوره‌های ایرانی است. ضحاک متون نویسندگان مسلمان همان اژی‌دهاک/اوستاست که از دو بخش اژی (Aži) به معنای مار بزرگ و اژدها (Raichel 1911: 220) یا همان اهی (ahi) سنسکریت (Monier Williams 1976: 125) و دهاک (Dahaka) نیز به معنی سوزنده و گزنده تشکیل شده است. برخی دهاک را واژه‌ای بیگانه و احتمالاً سامی دانسته‌اند که هم‌چون صفتی برای اژی به کار رفته است (امین و صفری ۱۳۸۴: ۲۸-۲۹). در شاهنامه ضحاک فرزند شاه تازیان، مرداس، است که بر اثر وسوسه ابلیس، برای به دست گرفتن قدرت پدر را می‌کشد. در ادامه، بر اثر بوسه ابلیس دو مار از کتف‌های ضحاک رشد می‌کنند. این دو مار ناآرام تنها با خورشی از مغز سر آدمی آرام می‌گیرند. در پی ناآرامی‌های ایران، ضحاک به ایران لشکرکشی می‌کند و جمشید مجبور به فرار می‌شود. در شاهنامه، هم‌چون سایر منابع، از حکومت ضحاک به عنوان حکومتی بی‌دادگر و ظالمانه یاد شده است که حکمرانی او هزار سال طول می‌کشد. این حکومت با قیام فریدون به پایان می‌رسد و ضحاک در دماوند به بند کشیده می‌شود. در دیگر متون و آثار نویسندگان مسلمان نیز اسطوره ضحاک به روایت شاهنامه بسیار نزدیک است. در اوستا از اژی‌دهاک به دیوی قدرت‌مند، که اهریمن برای نابودی جهان آفریده، نام برده شده است که به دست فریدون کشته می‌شود. در ادبیات پهلوی، ضحاک شخصیتی منفی، منفور، و بیگانه معرفی شده است که از پدر نسب به تاز جد تازیان و از مادر نسب به اهریمن می‌برد. او که در دماوند زندانی است، طی حوادث پایان دنیا از بند رها می‌شود و بار دیگر جهان را به آشوب می‌کشانند. در پی این حوادث، گرشاسب برانگیخته می‌شود و به کار ضحاک پایان می‌بخشد.

۶. کهن‌الگوی ضدقهرمان

چو ضحاک بر تخت شد شهریار	برو سالیان انجمن شد هزار
سراسر زمانه بدو گشت باز	برآمد برین روزگاری دراز
نهان گشت کردار فرزندگان	پراکنده شد کام دیوانگان
هنر خوار شد جادویی ارجمند	نهان راستی، آشکارا گزند
شده بر بدی دست دیوان دراز	به نیکی نبودی سخن جز براز

(فردوسی ۱۳۶۶: ج ۱، ۵۵).

قهرمان داستان و حماسه‌های کهن همواره با یک ضدقهرمان مواجه است. حضور ضدقهرمان در هر حماسه ضروری و اجتناب‌ناپذیر است. در داستان‌های اساطیری، ضدقهرمانان عبارت‌اند از: اژدها، غول، دیو، جادوگر، حیوانات عجیب‌الخلقه، اهریمن، یا یک حریف انسانی زورمند (واردی و نظری اصطهباناتی ۱۳۸۹: ۹۴). مضمون تکرارشونده ضدقهرمان، که در نقطه مقابل کهن‌الگوی قهرمان قرار می‌گیرد، در اساطیر ایران نمادی از ظلم‌وستم و بی‌عدالتی با صفاتی اهریمنی است. منافع ضدقهرمان که در مقابل اهداف قهرمان قرار می‌گیرند، ریشه در این ظلم و بی‌عدالتی دارند. این تضاد در اهداف و منافع تنش را در اسطوره ایجاد می‌کند؛ تنشی که در نبرد خیر و شر، روشنایی و تاریکی، و نبرد اهورامزدا و اهریمن مشاهده می‌شود. «نبرد خیر و شر» و «تقابل ظلمت و روشنایی» از جمله کهن‌الگوهای بسیار مرسوم و مشترک در ادبیات جهان هستند که با نماد «جنگ قهرمان و ضدقهرمان» تمثیل یافته‌اند (طاهری و آقاجانی ۱۳۹۲: ۱۷۰-۱۷۱). ضدقهرمان اسطوره‌های ایرانی هم‌چنین فرستاده اهریمن و منشأ شرارت است: «آژی‌دهاک آن دیو بسیار زورمند دروج، آن دُرُوند آسیب‌رسان جهان و آن زورمندترین دروجی که اهریمن برای تباه‌کردن جهان آشه، به‌پتیارگی در جهان اُستومند بیافرید» (اوستا ۱۳۸۵: ج ۱، ۳۰۳). نبرد قهرمان و ضدقهرمان در اسطوره‌های ایران، همان‌طور که نمادی از نبرد خیر و شر است، به‌واقع نمادی از نبرد ایرانی و انیرانی نیز است. ضحاک در اسطوره‌های ایرانی، چه در شاهنامه و دیگر متون نویسندگان مسلمان و چه در متون دینی زردشتی، نمادی از ظلم‌وستم ضدقهرمانی بیگانه است که نیروهای اهریمنی برای پیروزی بر نیروهای اهورایی از او استفاده می‌کنند. در شاهنامه، از ضحاک به شاه تازیان نام برده شده است (فردوسی ۱۳۶۶: ج ۱، ۴۹). در

بندهش، ضحاک از جانب پدر به تاز جد تازیان و از مادر به اهریمن نسب می‌برد (فرنیغ‌دادگی ۱۳۶۹: ۱۴۹).

ضدقهرمان‌ها از لحاظ نوع به چهار دسته اساسی تقسیم می‌شوند. این چهار دسته عبارت‌اند از: ضدقهرمان انسانی، ضدقهرمان حیوانی، ضدقهرمان طبیعی، ضدقهرمان ماوراءالطبیعی (جعفری و رحمانیان ۱۳۹۵: ۲۰). ضحاک شخصیتی است که هم به منزله نمادی از ضدقهرمانی انسانی (وجهه انسانی ضحاک)، هم به منزله نمادی از ضدقهرمانی ماوراءالطبیعی با اشاره بر جادوگر بودن و ارتباط او با نیروهای اهریمنی (وجهه ماوراءالطبیعی ضحاک)، و هم به منزله نمادی بر ضدقهرمانی حیوانی با اشاره به ماران روئیده بر شانه‌های او (وجهه حیوانی ضحاک) شناخته می‌شود. ماران روئیده بر شانه‌های ضحاک، که وجهه حیوانی ضدقهرمان را تصویر می‌کند، نمایاننده کهن‌الگوی اژدها در اسطوره‌های ایرانی هستند.

۷. کهن‌الگوی اژدها و مار

بفرمود تا دیو چون جفت اوی	همی بوسه داد از بر سفت اوی
بوسید و شد در زمین ناپدید	کس اندر جهان این شگفتی ندید
دو مار سیاه از کتفش برست	غمی گشت و از هر سوی چاره جست
سرانجام بیرید هر دو ز کتف	سزد گر بمانی بدین در شگفت
چو شاخ درخت آن دو مار سیاه	برآمد دگر باره از کتف شاه

(فردوسی ۱۳۶۶: ج ۱، ۵۰).

نقش اژدها و مار در اسطوره‌ها و باورهای کهن از فراگیرترین کهن‌الگوها به‌شمار می‌آید. این کهن‌الگو در باورهای مردمان مختلف گاه چهره‌ای مثبت و گاه چهره‌ای منفی دارد. نقش مثبت اژدها را می‌توان در اسطوره‌های برخی از جوامع مشاهده کرد. به‌عنوان مثال، اژدها در اسطوره‌های چین مقدس است و عامل ریزش باران و نماد خاقانی است (پیگوت ۱۳۷۳: ۶۵). مثال دیگری که می‌توان در مورد نقش مثبت مار و اژدها در اسطوره‌ها ارائه داد، نقش اژدها و مار در اسطوره‌های خلقت قبایل آفریقایی است: فون‌ها می‌گویند اژدرماری پیرامون زمین پیچیده است تا زمین استوار بماند و مکانی برای زندگی آدمیان فراهم آید (پاریندر ۱۳۷۴: ۳۰).

جلوه دیگر مار و اژدها در اسطوره‌های کهن چهره‌ای منفی و شرور است. در اسطوره‌های برخی جوامع، قهرمانانی ملی-میهنی ظاهر می‌شوند که در برابر شرارت اژدهایان و مارهای اسطوره‌ای قرار می‌گیرند. برای مثال، در میان اقوام هیتی نبرد هوراسیاس (Horasiyas) با اژدهایی به نام ایلویاناکاس (Illuyankas)، در اساطیر هند نبرد ایندرا (Indra) با ورتره (Vrtra)، و در یونان نبرد زئوس (Zeus) با تیفون (Typhon)، هراکلس (Hercules) با هیدرا (Hydra)، و آپولو (Apollo) با پیتون (Python) از گونه‌های این اسطوره در میان اقوام هندواروپایی است (سرکاراتی ۱۳۸۵: ۲۲۱). در اساطیر بین‌النهرینی، مردوک (Marduk) را اغلب به نوعی شمشیر تصویر کرده‌اند که اژدهایی بال‌دار را بر زمین می‌افکند. این خود نمونه‌ای از پیروزی وی بر تیامات (Tiamat) محسوب می‌شده است (ژی‌ران و دیگران ۱۳۷۵: ۷۰). در اسطوره‌های مصری، نبرد جاودان میان رع (Ra) و ماری غول‌آسا به نام اپپ یا اپوفیس (Apophis) نمونه‌ای دیگر از نبرد با اژدهاست (ایونس ۱۳۷۵: ۵۹). این اسطوره‌ها نمونه‌هایی از نبرد قهرمانان و ایزدان با اژدها در باورمندی‌های مردمان باستان هستند.

در اسطوره‌های ایرانی که با دین زردشتی گره خورده‌اند، مارها و اژدهایان نقشی منفی و شرارت‌آمیزی را برعهده دارند. این شرارت مار در اسطوره ایرانی تا جایی پیش می‌رود که حتی اهریمن نیز مارپیکر به نبرد جهان روشنایی می‌رود: «اهریمن چون ماری آسمان و این زمین را بسفت و خواست آن را فراز بشکند» (فرنیغ‌دادگی ۱۳۶۹: ۵۲). نبرد قهرمان با اژدها نمونه‌های زیادی در اسطوره‌های ایرانی دارد. برای مثال، در اسطوره‌ها و حماسه‌های ایرانی از پادشاهان و پهلوانانی با عنوان اژدهاکش نام برده شده است که مشهورترین آن‌ها عبارت‌اند از: فریدون، گرشاسپ، سام، رستم، گشتاسپ، اسفندیار، جهانگیر، شهریار، برزو، اردشیر بابکان، کیخسرو (کشنده افراسیاب اژدهافش)، بهرام گور، و بهرام چوبین. از اهورامزدا و ایزدانی چون مهر، آذر، سروش، و تیشتر هم به‌عنوان اژدراوژن یاد شده است (محمدی افشار ۱۳۹۶: ۳۲۰-۳۲۱).

بازتابی از نقش منفی مار و اژدها در اسطوره ضحاک نقل شده در شاهنامه قابل مشاهده است. این منفی‌بودن علاوه بر بیان صریح شاهنامه در بیان نمادین اسطوره ضحاک ماردوش نیز مشاهده می‌شود. در شاهنامه رنگ مارهای روئیده بر کتف ضحاک سیاه ذکر شده است:

دو مار سیاه از کتفش برست غمی گشت و از هر سویی چاره جست

(فردوسی ۱۳۶۶: ج ۱، ۵۰).

رنگ سیاه از نمادهای اهریمن است. همان‌گونه‌که در اسطوره تولد اهریمن ذکر شده است، زمانی‌که اهریمن از زروان متولد می‌شود، اهریمن سیاه‌رنگ است (بنونیست ۱۳۹۳: ۵۳). بر این اساس، رنگ تیره و سیاه مارهای روییده بر شانه‌های ضحاک نمادی از منفی بودن، اهریمنی بودن، و شرارت این مارهاست. درباره محل رویدن مارها نیز باید گفت کتف جایگاه نیروی جسمانی انسان است. بنابراین، بوسه ابلیس بر شانه ضحاک به مفهوم گرفتن نیرو و توان و اراده از اوست (محمودی ۱۳۹۱: ۵۶). ماران دوش ضحاک در واقع نمادی از روان اهریمنی و پلید ضحاک‌اند که با بوسه ابلیس در وجود ضحاک به مانند اژدهایی نمودار می‌شوند. ماران هم‌چون بذری مستعد در وجود ضحاک‌اند که با بوسه ابلیس بارور می‌شوند و رشد می‌کنند.

نکته دیگر که درباره مارهای روییده بر شانه ضحاک باید گفت رویتن بودن مارهاست. در ابتدا، ضحاک سعی در بریدن مارها دارد، اما بعد از بریدن این دو مار اهریمنی بار دیگر از کتف‌های ضحاک شروع به رشد می‌کنند:

سرانجام ببرید هردو ز کتف سزد گر بمانی بدین در شگفت
چو شاخ درخت آن دو مار سیاه برآمد دگر باره از کتف شاه

(فردوسی ۱۳۶۶: ج ۱، ۵۰).

در فرهنگ ایران باستان، مار یکی از نمادهای نامیرایی و جاودانگی به‌شمار می‌آمده است (صالحی و دادور ۱۳۹۶: ۱۷۰). رویتن بودن موجودات اهریمنی نمونه‌هایی در اسطوره‌های دیگر جوامع دارد. در اسطوره هندی رامایانا (Ramayana)، ضدقهرمان اسطوره یعنی راوانا (Ravana) که سلاخی اژدهاگونه دارد، رویتن تن است. راماده سر راوانا را یک‌به‌یک جدا کرد، لیکن هر بار که سری را جدا می‌کرد، سری تازه به‌جای آن می‌روید (روزنبرگ ۱۳۷۵: ۸۵). در اسطوره ترکی دده‌قورقود (Dede Qorqud)، هیولایی آدم‌خوار به نام تپه‌گوز (Tepegöz) به وسیله مادرش، که یک پری است، رویتن تن شده بود (مدرسی و بامدادی ۱۳۸۹: ۳۷۱). کهن‌الگوی رویتن بودن نیز دو چهره مثبت و منفی دارد. قهرمانانی هم‌چون اسفندیار، بالدرد (Baldr)، زیگفرید (Siegfried)، و آشیل (Ashil) چهره مثبت این مضمون و ضدقهرمانانی هم‌چون ضحاک، راوانا، و تپه‌گوز چهره منفی این کهن‌الگو را تصویر کرده‌اند.

رویتن بودن ماران دوش ضحاک با نامیرایی ضحاک تا پایان دوران ارتباط پیدا می‌کند. براساس متن‌های پهلوی که اسطوره ضحاک را نقل کرده‌اند، ضحاک تا پایان دوران در

غاری زندانی است. او طی حوادث پایان دنیا آزاد می‌شود و بار دیگر جهان را به آشوب می‌کشد، اما در نهایت به دست گرشاسپ از بین می‌رود (زند و هومن یسن ۱۳۴۲: ۶۹-۷۱؛ فرنیغ دادگی ۱۳۶۹: ۱۴۲). اسطوره‌های اسکاندیناوی به ماری شیریر به نام یورمون‌گاند (Jormungand) اشاره دارند که هنوز زنده است و در اقیانوس محاط پرسه می‌زند (پیچ ۱۳۸۷: ۵۷). همان‌گونه که در بالا اشاره شد، مار و اژدها را باید یکی از نمادهای نامیرایی، رویین‌تنی، و جاودانگی محسوب کرد. در مورد ارتباط اژدها و رویین‌تنی می‌توان به حماسه زیگفرید اشاره کرد که با شست‌وشوی خود در خون اژدها رویین‌تن می‌شود (اسلامی ندوشن ۱۳۹۰: ۵۰). رویین‌تن بودن ضحاک به صورت نمادین این باور ایرانیان باستان را مطرح می‌کند که بدی و نیروهای اهریمن به‌طور کامل نابودشدنی نیستند و نبرد خیر و شر تا پایان دنیا و پیروزی نهایی خیر بر شر ادامه خواهد داشت.

بیان صریح شاهنامه و نمادهای مرتبط با اسطوره ضحاک در شاهنامه همه بر وجهه اهریمنی مار و اژدها در اسطوره ضحاک دلالت دارند. این منفی‌بودن به‌جز شخصیت ضحاک در کنش‌های گناه‌آلود ضحاک نیز جلوه‌گر می‌شوند.

۸. کهن‌الگوی گناه و سایه

چنان بود که ابلیس روزی پگاه بیامد به‌سان یکی نیک‌خواه
دل مهتر از راه نیک‌ی بی‌برد جوان گوش گفتار او را سپرد

(فردوسی ۱۳۶۶: ج ۱، ۴۶).

کهن‌الگوها همیشه چهره مثبت و دوست‌داشتنی ندارند و گاه چهره منفی خود را در اسطوره‌ها به‌نمایش می‌گذارند. نقش منفی کهن‌الگوها گاهی خود را به‌شکل گناهان جلوه‌گر می‌کند. فریب‌خوردن از نیروهای اهریمنی و مرتکب گناه شدن را باید به‌عنوان مضمونی تکرارشونده شناخت که در اسطوره‌ها، روایات دینی، و داستان‌ها بارها و بارها تکرار می‌شود. در اسطوره‌های ایرانی، از «مشی و مشیانه» و «جمشید و کاووس» به گناه‌کارانی یاد شده است که بر اثر فریب‌خوردن از نیروهای اهریمنی دست به گناه آلودند. این الگو در اسطوره ضحاک بسیار پررنگ‌تر تکرار می‌شود و ضحاک بر اثر فریب‌خوردن از اهریمنان مرتکب گناهانی بزرگ هم‌چون قتل پدر، جادوگری، آدم‌خواری، و... می‌شود.

به‌غیر از شاهنامه، در دیگر آثار نویسندگان مسلمان نیز برخی از گناهان ضحاک بر شمرده شده است: «اهریمن کفر و سحر و زشت‌کرداری و پرستش بت‌ها و خون‌ریزی به ناحق و فروگرفتن افراد را برای ریختن خون آنان و فرزندانشان بر او آسان و دل‌پذیر می‌ساخت» (ثعالبی نیشابوری ۱۳۶۸: ۲۱). «ضحاک جادویی می‌آموخت و برای تقرب به دیو پدر خود را بکشت و سخت ظالم و بدسیرت بود و خون‌های بسیار به ناحق ریختی و باژها او نهاد و پیوسته به فسق و فساد و شراب‌خوارگی مشغول بودی» (ابن‌بلخی ۱۳۸۵: ۳۴-۳۵). برخی واژه دهاک را با کارهای پلید ضحاک در ارتباط دانسته‌اند: «پارسیان ده آک گفتندی از جهت آن که ده آفت و رسم زشت در جهان آورد از عذاب و آویختن و فعل‌های پلید و آک را معنی زشتی و آفت است» (مجم‌التواریخ و القصص ۱۳۱۸: ۲۶). همان‌گونه که در متون مختلف نقل شده است، گناهان ضحاک بر اثر فریب‌خوردن از اهریمن، ابلیس، شیطان، یا دیوها بوده است که تکرار این موضوع در قصص، افسانه‌ها، اسطوره‌ها، و داستان‌ها حکایت از تکرار الگویی تکرارشونده در این قبیل روایات دارد.

گناه می‌تواند قسمتی از بخش تاریک وجود انسان را نمایان کند. این بخش تاریک به‌عنوان کهن‌الگوی سایه شناخته می‌شود. کهن‌الگوی سایه ریشه در بخش تاریک وجود آدمی دارد. سایه بخش درونی و لایه پنهان شخصیت ماست که دو جنبه مثبت و منفی دارد (شمیسا ۱۳۸۳: ۲۲۸). بخشی از کهن‌الگوی سایه شامل کهن‌الگوهای گناه نخستین، شیطان، و دشمن است (لان‌دین ۱۳۸۲: ۲۹۱). به‌واقع تمامی این کهن‌الگوها یک‌جا در وجود ضحاک نمود یافته‌اند. او هم‌چون دشمن و ضدقهرمانی بیگانه اهریمنی و شیطانی است که دستش به گناهان مختلف از پدرکشی تا جادوگری، آدم‌خواری، و... آلوده است. بنابر آنچه ذکر شد، ضحاک و گناهان او را باید به نمادی از بخش منفی کهن‌الگوی سایه شناخت که در دنیای مادی نمود یافته است. در ادامه، به چند گناه بزرگ ضحاک اشاره خواهد شد که جلوه‌ای از نقش منفی کهن‌الگوها در اسطوره‌های ایرانی است.

۹. کهن‌الگوی دشمنی با پدر

چنان بدگهر شوخ فرزند اوی	نجست از ره شرم پیوند اوی
که فرزند بد گر شود نره‌شیر	به خون پدر هم نباشد دلیر

(فردوسی ۱۳۶۶: ج ۱، ۴۸).

الگوی منفی و تکرارشونده دشمنی پدر و فرزند در اسطوره‌ها و روایت تاریخی بسیاری مشاهده می‌شود و نمودهای آن را می‌توان در میان اسطوره‌های جوامع مختلف مشاهده کرد. این روایات در قالب‌های گوناگون از جمله اساطیر، افسانه‌ها، حماسه‌ها، قصه‌های عامیانه، و حتی روایات مذهبی خود را نمایان می‌کنند. بیش از هشتاد داستان با این مضمون در ادبیات ملت‌های مختلف وجود دارد (مختاری ۱۳۷۹: ۱۸۴-۱۸۶). برای مثال، در اسطوره‌های هند می‌توان به دریده‌شدن برهما (Brahma) توسط فرزندانش اشاره کرد. در اسطوره‌های یونانی، دشمنی کرونوس (Cronus) با پدر خود اورانوس (Ouranos) را شاهدیم و باز در ادامه دشمنی کرونوس با فرزندان را شاهدیم (ضمیران ۱۳۸۲: ۱۵).

اسطوره ضحاک و پدرکشی او روایتی دیگر از این الگوی کهن و تکرارشونده در اسطوره‌های جهان است. در این اسطوره ابلیس، که نماد و زیرمجموعه‌ای از بخش منفی کهن‌الگوی سایه است، با استفاده از کهن‌الگوی نقاب و چهره مردی خیرخواه ضحاک را فریب می‌دهد و او را برای در دست گرفتن قدرت به کشتن پدر مجبور می‌کند. ضحاک به‌راهنمایی ابلیس چاهی در مسیر عبور شبانه مرداس ایجاد می‌کند و مرداس با سقوط در آن چاه کشته می‌شود (فردوسی ۱۳۶۶: ج ۱، ۴۶-۴۸). در این روایت، از مرداس به‌عنوان شاه تازیان و مردی یزدان‌شناس و عبادت‌گر یاد شده است. این گناه ضحاک را به‌واقع می‌توان نمودیافتگی بخش منفی کهن‌الگوی سایه در وجود ضحاک دانست. برخی پژوهش‌گران عمل اهریمنانه ضحاک در کشتن پدر را حاصل عقده ادیپ می‌دانند که در وجود ضحاک خود را نمایان کرده: عقده ادیپ باعث شد تا ضحاک، با خشونت واکنشی و با قتل پدر، آلام ناشی از قرارگرفتن خود در معرض بی‌مهری را التیام بخشد (رزی‌فام ۱۳۹۵: ۱۵۱).

در روایات دیگر نویسندگان مسلمان نیز به پدرکشی ضحاک اشاره شده است: «ضحاک پدر خود را بکشت تا مقرب شیطان شود» (طبری ۱۳۸۳: ج ۱، ۱۳۶)؛ «پدر ضحاک شاه یمن بود، شیطان ضحاک را فریب داد تا پدر را بکشد» (ثعالبی نیشابوری ۱۳۶۸: ۱۹)؛ «ضحاک پدر خویش را به تقرب دیو بکشت» (ابن‌بلخی ۱۳۸۵: ۳۵). دشمنی ضحاک اهریمن‌صفت با پدر پیش‌نمونه‌ای در اسطوره خلقت زروانی دارد. آن‌جاکه اهریمن برای رسیدن به هدف و تولد زودتر از اهورامزدا پهلوی زروان را می‌درد، نمونه‌ای دیگر از دشمنی فرزند و پدر است. باید یادآور شد که زروان دو جنسیت مادینه و نرینه را باهم داراست (عرب گلپایگانی ۱۳۷۶: ۱۲۷). بر این اساس، زروان را باید هم به‌عنوان پدر و هم مادر اهریمن شناخت. دریده‌شدن پهلوی زروان به‌دست فرزندش اهریمن و کشته‌شدن مرداس به‌دست ضحاک را باید به‌عنوان دو چهره یک مضمون مشترک موردبررسی قرار داد.

۱۰. کهن‌الگوی قربانی انسانی و آدم‌خواری

چنان بد که هر شب دو مرد جوان	چه کهنتر، چه از تخمه پهلوان
خورش‌گر ببردی به ایوان اوی	همی‌ساختی راه درمان اوی
بکشتی و مغزش بپرداختی	مران ازدها را خورش ساختی

(فردوسی ۱۳۶۶: ج ۱، ۵۵-۵۶).

درباره قربانی باید گفت که این عمل در دنیای باستان با دو هدف اصلی صورت می‌گرفته است: یکی برای نزدیکی جستن به نیروهای خیر و کمک‌خواستن از آن‌ها در دستیابی به اهداف و دیگری قربانی برای نیروهای شر و اهریمنی برای درمان‌ماندن از شرارت این نیروها. از برجسته‌ترین کهن‌الگوهایی که بازتابی گسترده در ناخودآگاه جمعی اقوام و ملل مختلف داشته است فرایند قربانی کردن است (غربی و ذوالفقاری ۱۳۹۴: ۵۰۴). در *اوستا* هیچ نشانی از قربانی برای موجودات و نیروهای اهریمنی برای درمان‌ماندن از شرارت این نیروها وجود ندارد و قربانی‌ها تنها برای نیروهای اهورایی و مددگرفتن از این نیروها انجام پذیرفته است. در *اوستا* هم‌چنین قربانی‌هایی که برای ایزدان مختلف انجام گرفته است، به تمامی قربانی‌های حیوانی بوده‌اند و هیچ نشانی از قربانی‌های انسانی برای نیروهای اهورایی در *اوستا* دیده نمی‌شود. تنها نمونه‌ای که در ارتباط قربانی برای نیروهای شر و قربانی انسانی در اسطوره‌های ایرانی مطرح است، اسطوره ضحاک در *شاهنامه* و تاریخ‌های اسلامی است. در این اسطوره روزانه دو جوان را کشته و از مغز سر آنان برای خوراک مارهای روئیده بر شانه ضحاک استفاده می‌کنند (فردوسی ۱۳۶۶: ج ۱، ۵۵-۶۶؛ طبری ۱۳۸۳: ج ۱، ۱۳۷؛ ثعالبی نیشابوری ۱۳۶۸: ۲۰؛ ابن‌بلخی ۱۳۸۵: ۳۵؛ ابن‌اثیر ۱۳۸۳: ج ۱، ۸۰).

قربانی انسانی چهره‌ای منفی از کهن‌الگوی قربانی را تصویر می‌کند. قربانی انسانی برای خدایان و ایزدان در میان بسیاری از اقوام باستانی دیده می‌شود. خدایانی چون ایزیس (Isis) و هوروس (Horus) مصری، تموز (Tamooz)، مردوک و ایشتر (Ishtar) در میان‌رودان، دیونیسوس (Dionysus) رومی، و مولوخ (Moloch)، بعل (Baal)، و حداد (Hadad) در میان اقوام کنعان باستان با این سنت در پیوند بوده‌اند (قائمی ۱۳۹۴: ۵۳). در مورد قربانی انسانی برای ماران روئیده بر شانه‌های ضحاک که در *شاهنامه* و دیگر متون نویسندگان مسلمان بدان اشاره شده است، باید گفت گویی آیینی بیگانه بوده که در دوران حکومت شاه بیگانه

رواج یافته است. در این آیین، باید روزانه دو جوان را قربانی اژدها می‌کردند تا از شر این موجود اهریمنی در امان باشند.

پرستش مار و اژدها و نثار قربانی به آن آیینی است که در برخی فرهنگ‌های باستانی مشاهده می‌شود. نمونه‌ای از قربانی انسان برای درامان‌ماندن از خشم اژدها در اسطوره‌های ژاپنی دیده می‌شود. در اسطوره‌های ژاپنی، اژدها غالباً خواستار قربانی انسانی است. زن یاماموتو (Yamamoto) خود را به دریا می‌افکند و بر آن است که با قربانی کردن خود خشم اژدها را فرونشاند (پیگوت ۱۳۷۳: ۱۷۴).

بر اساس اسطوره‌های مختلفی که از مبارزه قهرمانان با اژدها در اسطوره‌های ایرانی نقل شده است، می‌توان به این نتیجه رسید که آریاهای مهاجر به فلات ایران، برخلاف همسایگان و بومیان فلات ایران، اژدها و مار را موجودی اهریمنی می‌پنداشتند. این اعتقادات و باورها، جدا از *اوستا*، در متن‌های پهلوی نیز مشاهده می‌شود و در این متون مار و اژدها بخش مهمی از خرفستران آفریده اهریمن شناخته می‌شوند (فرنیغ‌دادگی ۱۳۶۹: ۵۲). در دوران حکومت هخامنشیان که بسیاری از نمادها از همسایگان و بومیان فلات ایران گرفته شده بود، نقش نماد مار بسیار کم‌رنگ شده است و در نیمه دوم حکومت هخامنشیان از نماد مار و اژدها، که از بااهمیت‌ترین نمادها در میان اقوام مختلف بوده است، تقریباً خبری نیست. گویا هخامنشیان خاطره جمعی خوبی از این نماد نداشته‌اند. مار و اژدها برای آریاهای مهاجر به نمادی از دشمنان بومی فلات ایران و همسایگان متخاصم تبدیل می‌شوند و قهرمانان مختلف در اسطوره‌های ایرانی باید در مسیر فردیت‌یابی بر این اژدهایان برتری یابند. بر این اساس، دوران پادشاهی ضحاک را می‌توان دوره‌ای هزارساله از فرمان‌روایی اقوامی با باورمندی‌هایی متضاد با باورمندی‌های آریاهای ساکن شده در فلات ایران دانست؛ دورانی که طی آن آیین‌های پرستش و قربانی انسانی برای خدایان اهریمنی از جمله اژدها رواج داشته است.

در اسطوره‌هایی که از ضحاک برجای مانده، او انسانی اهریمنی و نمودیافته در قالب اژدهایی مرداو بار (اژدهای آدم‌خوار) است که یکی از اعمال شرورانه او استفاده از مغز سر انسان‌ها برای خوراک ماران روئیده بر کتفانش است. در روایتی برجامانده به زبان پهلوی از آزادی ضحاک در طی حوادث پایان دنیا، او دستور می‌دهد هر که آب، آتش، و گیاه را نیازارد، به‌نزد او آورند تا او را بچود (روایت پهلوی ۱۳۶۷: ۶۰). ماردوش بودن با آدم‌خواری و قربانی انسان ارتباط فراگیر دارد. گواهی روشن برای جهان‌شمولی این موضوع خدای

آزتکی کواتلیکه (Coalicue)، خدای آدم‌خواری که بت‌های مهیب بازمانده از وی او را در حال بلعیدن انسان نشان می‌دهد، درحالی‌که سگک کمریندش جمجمه است و الیاف و نسوج جامه‌اش از مار تنیده شده است و هم‌چون ضحاک دو مار نیز بر شانه دارد (قائمی ۱۳۹۴: ۵۷). در افسانه‌ عامیانهٔ چهل‌گیس نیز اژدها قربانی دختران به‌عنوان طعمه را طلب می‌کند (مهتدی و صالح رامسری ۱۳۸۷: ج ۱، ۲۳۵).

در ارتباط با آدم‌خواری باید گفت که در اعتقادات ایرانیان باستان این کار گویا آیینی دیویسنی بوده و مزدپرستی به‌شدت با آن مخالف بوده است، زیرا آن‌گونه‌که در *وندیداد* به‌معنی قانون دوری از دیوان آمده، به مبارزه با این آیین توسط مزدپرستان اشاره شده است:

ای دادار جهان استومندا! ای آشون! اگر مزدپرستان پوینده یا دونده یا سواره یا ارابه‌رانان به آتشی برسند که مرداری (مردار انسانی) را در آن می‌پزند یا می‌سوزانند، چه باید بکنند؟ اهورامزدا پاسخ داد آنان باید کسی را که مردار می‌سوزاند بکشند. باید مردارسوز را بی‌چون‌وچرا بکشند. آن‌گاه باید دیگ و سه‌پایه را از جای برکنند و سرنگون بیفکنند (وستا ۱۳۸۵: ج ۲، ۷۶۲).

در ادبیات پهلوی نیز تغذیه از جسد انسان‌ها منع شده است و آن را از گناهان مرگ‌ارزان، یعنی گناهی که مجازات اعدام در پی دارند، شمرده است (کتاب پنجم دینکرد ۱۳۸۸: ۴۸). با استناد به مطالب بالا، می‌توان به این نتیجه رسید که گویا بیگانگانی که در صدر آن‌ها ضحاک قرار داشته، درطی آیینی که براساس دین زردشت اهریمنی و دیویسنی بوده است، جوانان ایرانی را قربانی اژدها و از قربانی‌های انسانی تغذیه می‌کرده‌اند. وجود دیوها و اژدهایان اهریمنی در اسطوره‌ها و داستان‌های ایرانی و غیرایرانی، که از انسان‌ها تغذیه می‌کنند، از الگویی تکرارشونده حکایت دارد. انجام‌گرفتن عمل قربانی انسانی و تغذیه از بدن انسان نمایان‌گر فرهنگ بدوی و پرهیز از این کار و حتی قراردادن مجازات برای عمل‌کنندگان به این کار نشانه‌ای از رشد فرهنگی است. در دورهٔ حکومت ضحاکیان فرهنگ بدوی قربانی انسانی و تغذیه از آن غلبه یافته است و ایرانیان مجبورند که روزانه دو جوان را برای قربانی کردن به ضحاک تقدیم کنند و چشم‌انتظار قهرمانی نجات‌بخش باشند که آنان را از این ظلم‌وستم نجات دهد.

۱۱. کهن‌الگوی جادو

پراکنده شد کام دیوانگان	نهان گشت کردار فرزندگان
نهان راستی آشکارا گزند	هنر خوار شد، جادویی ارجمند
به نیکی نبودی سخن جز برآز	شده بر بدی دست دیوان دراز

(فردوسی ۱۳۶۶: ج ۱، ۵۵).

یکی دیگر از اعمال اهریمنی ضحاک جادو و جادوگری است که بنابر متن شاهنامه، در دوران حکومت ضحاک رونق می‌گیرد. بیت‌های بالا حکایت از دورانی دارند که آیین‌های بیگانه و دیویسنی با حمایت ضحاک رونق می‌یابد. در شاهنامه حتی از ضحاک با لقب جادوپرست نام برده شده است. روایاتی دیگر نیز از رونق گرفتن جادو و جادوگری در دوران ضحاک در دست است: «اژی‌دهاک با جادوگری و ترفند بر مردم روی زمین چیره گشت» (ابن‌اثیر ۱۳۸۳: ۸۰)، «ضحاک مردی جادوگر و بدکار بود» (طبری ۱۳۸۳: ج ۱، ۱۳۷)، «ضحاک بر تخت مملکت نشست و دولت جادویی و ناهنجاری به‌پا داشت» (ثعالبی نیشابوری ۱۳۶۸: ۲۱)، و «جمله عفاریت و جادوان در عهد ضحاک بودند» (مجم‌التواریخ و القصص ۱۳۱۸: ۸۹). همان‌گونه که بیان شد، ضحاک در شاهنامه هم‌چون مار و اژدهایی اهریمنی و تصویر شده که با جادو و جادوگری ارتباط داشته است. مارها در باور ایرانیان باستان جز خرفستران آفریده اهریمن موجوداتی تصور می‌شده‌اند که با جادوگری مرتبط بوده‌اند. می‌توان بازتاب این باور را در متن پهلوی بندهش مشاهده کرد: «خرفستران همه جادو است و مار جادوتر، اما او را کشتن نگوید» (فرنغ‌دادگی ۱۳۶۹: ۹۸). باور به ارتباط مار با جادو و طلسم امروزه نیز در آنچه از آن با نام مهره مار یاد می‌شود، قابل مشاهده است. بنابر آنچه در بالا ذکر شد، بندهش با این که مار را در میان خرفستران آفریده اهریمن از همه جادوتر معرفی می‌کند، کشتن او را تجویز نمی‌کند. در شاهنامه نیز ضحاک جادوپرست در انتهای اسطوره کشته نمی‌شود:

بیامد سروش خجسته‌دمان مزن گفت کو را نیامد زمان

(فردوسی ۱۳۶۶: ج ۱، ۸۲).

جادو در باور ایرانیان باستان عملی اهریمنی به‌شمار می‌آمده است و با آیین‌های اهریمنی و دیویسنی ارتباطی تنگاتنگ داشته است. در جای‌جای اوستا، که از جادو و جادوان سخن به‌میان آمده، آنان در کنار دیوان، پریان، و دیگر دروجان اهریمنی قرار گرفته‌اند

(اوستا) ۱۳۸۵: ج ۱، ۱۴۰، ۱۵۶، ۲۳۸، ۲۴۶، ۲۷۲-۲۷۳، ۲۸۴، ۲۸۸-۲۹۳، ۳۰۰-۳۰۲، ۳۰۵-۳۰۶، ۳۲۴، ۳۳۲، ۳۴۰، ۳۶۱، ۳۹۰، ۴۳۱، ۴۴۴، ۴۴۹، ۴۵۸، ۴۸۹-۴۹۰؛ همان: ج ۲، ۵۸۱، ۶۳۴، ۸۷۸). دین زردشت به شدت با جادو و جادوگری مخالف بوده است و حتی اثر این مخالفت را در کتاب‌های برجامانده پهلوی نیز مشاهده می‌کنیم. این مخالفت تا جایی پیش می‌رود که جادودینی با اهریمن پرستی یکی می‌شود: «اهریمن به جادودینی مردمان را به دوستی خویش و نادوستی هر مزد انگیزد تا دین هر مزد هلند و آن اهریمن ورزند» (فرنیغ‌دادگی ۱۳۶۹: ۱۱۹). فرگرد نخست *وندیداد* جادو را آفریده اهریمن معرفی می‌کند: «پس آن‌گاه اهریمن همه تن مرگ بیامد و به‌پتیارگی، جادویی زیان‌بار جادوان را بیافرید» (اوستا ۱۳۸۵: ج ۲، ۶۶۲). جادو در دین زردشتی از گناهانی شمرده می‌شده که مجازات آن اعدام یا در اصطلاح مرگ ارزان بوده است (کتاب پنجم دینکرد ۱۳۸۸: ۴۷-۴۸). روایتی از تواریخ اسلامی در دست است که یک دیو به‌عنوان مربی جادو را به ضحاک آموزش می‌دهد: «ضحاک را گویند که او جادو بود و به بابل پرورش یافته بود و به ابتدا که جادویی می‌آموخت، پدرش منع می‌کرد، پس دیوی که معلم او بود، گفت اگر خواهی که تو را جادویی آموزم پدر را بکش» (ابن‌بلخی ۱۳۸۵: ۳۴-۳۵). مطالب بالا به‌واقع نظر بسیاری از پژوهش‌گران در ارتباط با ریشه‌های آیین جادوگری با مغان زردشتی را رد می‌کند و حتی مذموم‌بودن این امر را در دین زردشتی اثبات می‌کند. مغان احتمالاً به‌دلیل برگزاری آیین‌هایی که در نظر یونانیان عجیب می‌نمود، جادوگر تصور شده‌اند (رضایی باغبیدی و بلوکباشی ۱۳۸۸: ذیل مدخل «جادو»). مخالفت دین ایرانیان باستان با جادو و جادوگری را در اسطوره ضحاک و چهره منفوری می‌توان مشاهده کرد که از این جادوگر بیگانه در اسطوره‌های ایرانی برجای مانده است. انجام اعمال جادویی و ارتباط با اهریمنان و شیاطین وجه ماورالطبیعه ضدقهرمان را نمایش می‌دهند.

۱۲. کهن‌الگوی ربوده‌شدن بانوان

دو پاکیزه از خانه جمشید	برون آوردند لرزان چو بید
که جمشید را هر دو خواهر بدند	سر بانوان را چو افسر بدند
ز پوشیده‌رویان یکی شهرناز	دگر پاک‌دامن به‌نام ارنواز
به ایوان ضحاک بردندشان	بدان ازدهافش سپردندشان

(فردوسی ۱۳۶۶: ج ۱، ۵۵).

بخش منفی کهن‌الگوی عشق، که بخش اصلی آن را لذات جنسی نامتعارف تشکیل می‌دهند، در اسطوره‌ها گاهی به شکل ربودن بانوان توسط موجودات اهریمنی تصویر می‌شود. الگوی ربوده‌شدن بانوان توسط موجودات اهریمنی به‌وفور در میان اسطوره‌ها، افسانه‌ها، داستان‌ها، و روایاتی از این دست مشاهده می‌شود. این الگوی کهن نیز جهانی است و می‌توان آن را در اسطوره ضحاک نیز مشاهده کرد. ربودن بانوان توسط موجودات شریر و ضدقهرمانان انجام می‌پذیرد. حال این موجودات می‌توانند انسان‌های بدکردار، دیوها، اژدهایان، یا دیگر موجودات شرور و اهریمنی باشند. این اسطوره‌ها و داستان‌ها با پیروزی قهرمان بر ضدقهرمان، آزادی بانوان از دست ضدقهرمان، و گاهی ازدواج قهرمان با زن ربوده‌شده پایان می‌پذیرند. این الگوی کهن در سایر روایات، اسطوره‌ها، و داستان‌ها نیز مشاهده می‌شود. برای مثال، در روایتی زردشتی در ارتباط با پیش از ظهور زردشت چنین آمده: «پیش از زردشت دیوان آشکارا بر این زمین در گردش بودند؛ آشکارا کام‌روا می‌شدند؛ آشکارا زنان را از مردان می‌ربودند» (وستا ۱۳۸۵: ج ۱، ۵۰۰). در اسطوره‌های هندی، سیتا (Sita) همسر رامایانا توسط راوانا ربوده می‌شود و رامایانا پس از کشتن راوانا همسر خود را آزاد می‌کند (روزنبرگ ۱۳۸۶: ۶۶۷). در افسانه‌ای سرخ‌پوستی متعلق به قبیله هوپی، غول آدم‌خوار و وحشت‌ناکی به اسم آدم-عقاب (Man-Eagle) همسر مردی به نام روشن‌زاد (Son of Light) را می‌رباید. روشن‌زاد با کمک یاری‌گرانی بر غول پیروز می‌شود و همسرش را آزاد می‌کند (ایرودز و اریترز ۱۳۷۸: ۲۸۳-۲۸۸). ربوده‌شدن بانوان توسط اژدها یکی از بن‌مایه‌های تکرارشونده در اسطوره‌ها و داستان‌ها در نقاط مختلف است و پهلوانان با کشتن اژدها به‌گونه‌ای آزادی می‌آورند (نایب‌زاده و سامانیان ۱۳۹۴: ۲۳۸). فریدون نیز، با کنارزدن دیو-اژدهایی اهریمنی، زنانی را که او به‌زور از دربار جمشید به‌دست آورده بود آزاد می‌کند. این الگوی تکرارشونده ریشه در تجربیات مکرر بشر در ربوده‌شدن بانوان به‌دست دشمنان دارد و امروزه نیز در نگارش داستان‌ها کاربرد فراوانی دارد.

۱۳. نقش منفی کهن‌الگوی مادر

که فرزند بد گر شود نره‌شیر به خون پدر هم نباشد دلیر
مگر در نهانش سخن دیگر است پژوهنده را راز با مادر است

(فردوسی ۱۳۶۶: ج ۱، ۴۸).

کهن‌الگوی مادر در اسطوره‌ها و آثار ادبی هم می‌تواند به شکل شخصیت مادر واقعی و هم در قالب نمادها خود را نمایان کند (یونگ ۱۳۹۷: ۹۹). این کهن‌الگو در اسطوره‌ها هم می‌تواند چهره مثبت و دوست‌داشتنی و هم چهره‌ای منفی و منفور و گاهی دو چهره را باهم داشته باشد. مادر ضحاک با چهره منفور و منفی درمقابل مادر فریدون با چهره‌ای دوست‌داشتنی قرار می‌گیرد. در روایتی از نسب‌نامه ضحاک، او از جانب پدر به تاز (جد بزرگ اعراب در اعتقادات ایرانیان باستان) نواده سیامک نسب می‌برد، اما از جانب مادر نسب او به اهریمن می‌رسد (فرننخ‌دادگی ۱۳۶۹: ۱۴۹). این اهریمن‌زاده بودن مادر ضحاک است که علت اصلی خوی اهریمنی و زمینه‌ساز اعمال اهریمنی ضحاک است. در شاهنامه از مرداس پدر ضحاک به عنوان شاه تازیان و مردی یزدان‌شناس نام برده شده است، اما در اشاره به مادر ضحاک از رازی سخن به میان می‌آورد که مادر ضحاک با خود دارد. در ابیاتی که فردوسی از زبان یک دانا نقل می‌کند، علت پدرکشی فرزندان را در رازی می‌داند که مادر با خود دارد (فردوسی ۱۳۶۶: ج ۱، ۴۸). در تاریخ طبری، مادر ضحاک و دک خواهر جمشید ذکر شده و در مورد او چنین آمده است: «ودک مادر وی (ضحاک) از پسر بدتر و تبه‌کارتر بود» (طبری ۱۳۸۳: ج ۱، ۱۴۱). تاریخ کامل ابن‌اثیر نیز از مادر ضحاک به بدی یاد کرده است و او را از اژی‌دهاک بدتر معرفی می‌کند (ابن‌اثیر ۱۳۸۳: ج ۱، ۸۴). بخش منفی کهن‌الگوی مادر در اسطوره‌های سایر ملل نمودهایی دارد. برای مثال، در اسطوره‌های هند، ورتره اژدهای خشک‌سالی، هم‌چون ضحاک اژدها، دشمن خدایان و انسان‌هاست که به دست ایندرا کشته می‌شود. مادر ورتره نیز اژدهایی هول‌ناک است که او نیز به دست ایندرا کشته می‌شود (روزنبرگ ۱۳۷۵: ۲۶-۲۸). در اسطوره‌های اسکاندیناوی نیز مادر مار جهانی و شرور یورمون‌گاند غول‌زنی به نام آنگربودا (Angrboda) است. نام این غول‌زن «بدشگون» و به معنای «منادی اندوه» است (پیچ ۱۳۸۷: ۶۱). مادر ورتره مادر مار جهانی یورمون‌گاند و مادر ضحاک هرسه نمایان‌گر نقش منفی کهن‌الگوی مادر هستند. ضحاک اژدها، ورتره اژدها، و مار یورمون‌گاند هرسه حاصل مضمون مشترک نقش منفی مادرند.

شاهنامه در اشاره به مادر ضحاک در پرده از رازی سخن می‌گوید که مادر ضحاک با خود دارد. بنابر عقیده برخی پژوهش‌گران راز مادر ضحاک که فردوسی در پرده بدان اشاره کرده این است که ضحاک فرزندی نامشروع بوده است. نامشروع بودن تولد موجودات آدم‌خوار و شیرین هم‌چون مضمونی مشترک در اسطوره یونانی مینوتور (Minotaur)، افسانه ترکی تپه‌گوز، و اسطوره‌های اسکاندیناوی تکرار می‌شود. براساس اسطوره‌های یونانی،

مینوتور از رابطه جنسی نامشروع میان پازیفه (Pasiphae) همسر مینوس (Minos) با یک گاو نر به دنیا آمده بود (فرزاد ۱۳۹۱: ۱۳۵) و در افسانه ترکی دده قورقود نیز تپه گوز که موجودی آدم‌خوار است، از طریق یک رابطه نامشروع بین یک چوپان و یک پری به دنیا می‌آید (فروغی‌راد ۱۳۹۵: ۶۱۷). مردمان برای درمان ماندن از شر هر دوی این موجودات، یعنی مینوتور و تپه گوز، باید به مانند اسطوره ضحاک انسان‌هایی را به عنوان قربانی نثار این موجودات کنند. در اسطوره‌های اسکاندیناوی سه موجود شرور و بدنهاد یعنی گرگ فنریر (Fenrir)، مار جهانی یورمون‌گاند، و الهه مرگ هل (Hel) فرزندان نامشروع لوکی و غول‌زن آنگر بودا هستند (بیچ ۱۳۸۷: ۶۱). نقش منفی مادر در این اسطوره‌ها به خوبی قابل بررسی و پی‌گیری است. مادر مینوتور با درآمیختن نامشروع با یک گاو، مادر تپه گوز که یک پری است با درآمیختن نامشروع با یک انسان، و آنگر بودا با درآمیختن نامشروع با لوکی جلوه منفی و منفوری از کهن‌الگوی مادر را تصویر کرده‌اند. این جلوه منفی و منفور کهن‌الگوی مادر خود را در زایش هیولاهای آدم‌خوار و شرور نمادینه کرده است.

۱۴. نتیجه‌گیری

در اسطوره‌های ایرانی، ضحاک ضدقهرمانی بیگانه و اهریمنی شناخته می‌شود و دوره حکومت هزارساله او نمادی از برتری کران‌مند و پایان‌پذیر اهریمن و نیروهای شر در جهان مادی است. این برتری به دست فریدون و در مرحله‌ای دیگر به دست گرشاسپ پایان می‌پذیرد. نبرد ضحاک و فریدون را باید به واقع به منزله نمادی از نبرد نیروهای اهورایی و نیروهای اهریمنی و در قالب نبرد کهن‌الگوهای قهرمان و ضدقهرمان بررسی کرد. در اسطوره ضحاک که در شاهنامه نقل شده است، مانند دیگر اسطوره‌ها، کهن‌الگوها و مضامین تکرارشونده دیده می‌شوند. بخش بسیار مهمی از این کهن‌الگوها با شخصیت منفی ضحاک در ارتباط است و این امر باعث شده است که کهن‌الگوها در این اسطوره بخش منفی خود را به نمایش درآورند. در این اسطوره ضحاک ضدقهرمانی اهریمنی است و به هیبت یک ازدها تصویر شده است. مادر ضحاک در این اسطوره چهره منفی و منفور کهن‌الگوی مادر را به تصویر کشیده است. گناهان ضحاک هم‌چون پدرکشی، جادو، و... نمودیافتگی بخش منفی کهن‌الگوی سایه از دیگر کهن‌الگوهای مهم موجود در این اسطوره است. دوران هزارساله حکومت ضحاک را نیز باید هزاره حکومت اهریمن و نیروهای شر در جهان مادی شناخت.

کتاب‌نامه

قرآن کریم.

- آموزگار، ژاله (۱۳۸۸)، *تاریخ اساطیری ایران*، تهران: سمت.
- ابن‌اثیر، عزالدین (۱۳۸۳)، *تاریخ کامل*، ترجمه سیدحسین روحانی، ج ۱، تهران: اساطیر.
- ابن‌بلخی (۱۳۸۵)، *فارسانمه*، به تصحیح گای لیسترانج و رینولد آلن نیکلسون، تهران: اساطیر.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۹۰)، *داستان داستان‌ها*، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- امین، احمد و جهانگیر صفری (۱۳۸۴)، «نگاهی دوباره به اسطوره ضحاک»، *مجله زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان*، س ۳.
- اوستا* (۱۳۸۵)، به گزارش و پژوهش جلیل دوست‌خواه، تهران: مروارید.
- ایروزد، ریچارد و آلفونسو آریتز (۱۳۷۸)، *اسطوره‌ها و افسانه‌های سرخ‌پوستان آمریکا*، تهران: چشمه.
- ایونس، ورونیکا (۱۳۷۵)، *شناخت اساطیر مصر*، ترجمه باجلان فرخی، تهران: اساطیر.
- بنونیست، امیل (۱۳۹۳)، *دین ایرانی بر پایه متن‌های معتبر یونانی*، تهران: قطره.
- پیچ، ریموند ایان (۱۳۸۷)، *اسطوره‌های اسکاندیناوی*، ترجمه عباس مخبر، تهران: مرکز.
- پیگوت، ژولیت (۱۳۷۳)، *شناخت اساطیر ژاپن*، ترجمه باجلان فرخی، تهران: اساطیر.
- ثعالبی نیشابوری، عبدالملک بن محمد (۱۳۶۸)، *تاریخ ثعالبی*، ترجمه محمد فضائلی، تهران: نقره.
- جهان‌پور، فاطمه و لیلا حق‌پرست (۱۳۹۱)، «بازآفرینی اسطوره بندهشی و آفرینشی در داستان ضحاک»، *جستارهای ادبی*، دوره ۴۵، ش ۲.
- حسین‌زاده، حمزه (۱۳۸۴)، *ضحاک از اسطوره تا واقعیت*، تهران: ترفند.
- رزئی‌فام، حسین (۱۳۹۵)، «تحلیل نشانه‌های رشد و تباهی در شخصیت فریدون و ضحاک از دیدگاه اریک فروم»، *دوفصل‌نامه زبان و ادبیات فارسی*، س ۲۴، پیاپی ۸۱.
- رضایی باغبیدی، حسن و علی بلوکباشی (۱۳۸۸)، *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی*، به سرپرستی محمدکاظم موسوی بجنوردی، ج ۱۷، ذیل مدخل «جادو»، تهران: دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- روایت پهلوی* (۱۳۶۷)، ترجمه مهشید میرفخرایی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- روتون، کنت نولز (۱۳۷۸)، *اسطوره*، ترجمه ابوالقاسم اسماعیل‌پور، تهران: مرکز.
- روزنبرگ، دونا (۱۳۷۵)، *اسطوره‌های خاور دور*، ترجمه مجتبی عبدالله‌نژاد، مشهد: ترانه.
- روزنبرگ، دونا (۱۳۸۶)، *اساطیر جهان داستان‌ها و حماسه‌ها*، ترجمه عبدالحسین شریفیان، تهران: اساطیر.
- زند و هومن یسن* (۱۳۴۲)، صادق هدایت، تهران: امیرکبیر.

- ژیران، ف. و دیگران (۱۳۷۵)، *اساطیر آشور و بابل*، ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور، تهران: فکرروز.
- سرکاراتی، بهمن (۱۳۸۵)، *سایه‌های شکارشده*، تهران: طهوری.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۳)، *انواع ادبی*، تهران: میترا.
- شیردل، زهرا (۱۳۹۶)، «تحلیل اسطوره‌ی کودک ره‌اشده در شاهنامه از دیدگاه روان‌شناسی یونگ»، *زبان و ادب فارسی دانشگاه تبریز*، س ۷۰، پیاپی ۲۳۶.
- صالحی، علی و ابوالقاسم دادور (۱۳۹۶)، «مطالعه تطبیقی رویکرد کهن‌الگویی سه اسطوره‌ی رویین‌تن (اسفندیار، آشیل، زیگفید)»، *فصل‌نامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناسی*، س ۱۳، پیاپی ۹۶.
- ضیاءالدینی دشتخاکی، علی و ابوالقاسم قوام (۱۳۹۵)، «فرجام‌گرایی و جلوه‌هایی از ارتباط آن با نقد کهن‌الگویی در ادب فارسی»، *فصل‌نامه مطالعات نظریه و انواع ادبی*، س ۱، ش ۲.
- ضیمران، محمد (۱۳۸۲)، «مفهوم زمان در اندیشه بشری»، *کتاب ماه هنر*، پیاپی ۶۲.
- طاهری، محمد و حمید آقاجانی (۱۳۹۲)، «تبیین کهن‌الگوی سفر قهرمان براساس آرای یونگ و کمبل در هفت‌خوان رستم»، *فصل‌نامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناسی*، س ۹، پیاپی ۳۲.
- طبری، محمدبن جریر (۱۳۸۳)، *تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر.
- عرب گلپایگانی، عصمت (۱۳۷۶)، *اساطیر ایران باستان*، تهران: هیرمند.
- فانی، کامران (۱۳۸۱)، «مروری بر تاریخ‌گرایی‌های اسطوره‌شناسی در ایران»، *کتاب ماه هنر*، پیاپی ۵۲.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۶۶)، *شاهنامه*، به‌کوشش جلال خالقی مطلق، ج ۱، نیویورک: Bibliotheca Persica.
- فرزاد، عبدالحسین (۱۳۹۱)، «خورخه لوئیس بورخس و اسطوره‌ی گاو‌مرد (مینوتور) در داستان خانه‌ی آستریون»، *فصل‌نامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناسی*، س ۸، پیاپی ۲۶.
- فرنیغ‌دادگی (۱۳۶۹)، *بندهش*، به‌کوشش مهرداد بهار، تهران: توس.
- فشارکی، محمد و خسرو محمودی (۱۳۹۰)، «روان‌کاوی نمادها در داستان ضحاک»، *اندیشه‌های ادبی*، دوره ۳، ش ۹.
- قائمی، فرزاد (۱۳۹۴)، «تحلیل تطبیقی اسطوره‌ی ضحاک ماردوش (براساس ره‌یافت‌های مبتنی بر سنت کهن قربانی برای خدایان ماردوش جهان‌زیرین)»، *پژوهش‌نامه ادب حماسی*، دوره ۱۱، پیاپی ۱۹.
- کتاب پنجم دینکرد (۱۳۸۸)، آوانویسی، ترجمه و تعلیقات ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران: معین.
- لان‌دین، رابرت ویلیام (۱۳۸۲)، *نظریه‌ها و نظام‌های روان‌شناسی*، ترجمه یحیی سیدمحمدی، تهران: ویرایش.

تحلیل نقش منفی کهن‌الگوها ... (سیدمهدی حبیبی و دیگران) ۹۷

مجم‌التواریخ و التفصص (۱۳۱۸)، به تصحیح محمدتقی بهار، تهران: کلاله خاور.
محمدی افشار، هوشنگ (۱۳۹۶)، «بهرام از اسطوره تا تاریخ (جستاری در ویژگی‌های مشابه یک نام مشترک)»، فصل‌نامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، س ۱۳، پیاپی ۴۷.
محمودی، خسرو (۱۳۹۱)، «تحلیل عناصر نمادین در داستان ضحاک»، زبان و ادبیات فارسی، ش ۳۶.

مختاری، محمد (۱۳۷۹)، حماسه در راز و رمز ملی، تهران: توس.
مدرسی، فاطمه و محمد بامدادی (۱۳۸۹)، «نگاهی بینامتنی به یکی از اساطیر آسیای غربی و تطبیق آن با اسطوره ضحاک در شاهنامه حکیم فردوسی»، نشریه ادبیات تطبیقی، س ۲، ش ۱۳.
مولایی، چنگیز (۱۳۸۹)، «بررسی روایات مربوط به ضحاک و گاو برمایه در متن‌های ایرانی»، نامه فرهنگستان، دوره ۱۱، ش ۳.

مهدی (صبحی)، فضل‌الله و لیما صالح رامسری (۱۳۸۷)، قصه‌های صبحی، ج ۱، تهران: معین.
نایب‌زاده، رضیه و صمد سامانیان (۱۳۹۴)، «ازدها در اسطوره‌ها و فرهنگ ایران و چین»، فصل‌نامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، س ۱۱، پیاپی ۳۸.
واردی، زرین و حمیده نظری اصطهباناتی (۱۳۸۹)، «بررسی ساختار اسطوره‌ای در داستان سام‌نامه»، پژوهش‌نامه زبان و ادب فارسی، س ۴، ش ۲.

هینلز، جان (۱۳۶۸)، شناخت اساطیر ایران، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران: چشمه.
یزدان‌پناه، سپیده (۱۳۸۶)، «نقد روان‌شناختی شخصیت ضحاک در شاهنامه»، پژوهش‌نامه ادب حماسی، دوره ۳، ش ۵.

یونگ، کارل گوستاو (۱۳۹۳)، انسان و سمبل‌هایش، ترجمه محمود سلطانیه، تهران: جامی.
یونگ، کارل گوستاو (۱۳۹۷)، ناخودآگاه جمعی و کهن‌الگوها، ترجمه محمدباقر اسمعیل‌پور و فرناز گنجی، تهران: جامی.

